

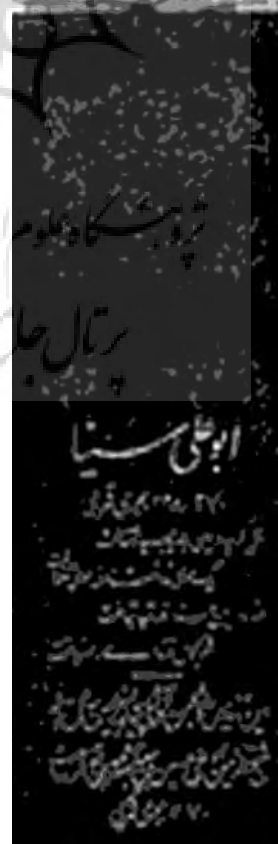
منطق کنایه از ذات

تعریف بسایط در منطق المشرقیین

مرتضی کربلایی‌لو

کتاب منطق المشرقیین از این جهت قابل توجه است که ابن سینا در آن از «شیء بسیط» سخن گفته‌است، چیزی که در باقی آثار تنها به اشاره از آن گذشته‌است. برای پژوهشگری که به دنبال رگه‌های مشرقی در اندیشه فلسفی ابن سیناست، جاهایی که وی از بسایط سخن گفته، بسی ارزشمند است. مراد ابن سینا از اشیای بسیط «صور» و «اعراض» است.^۱ منتها وقتی ابن سینا اسم یک بسیطی را «صورت» یا «عرض» می‌گذارد، نمی‌توان او را ملتزم به این دانست که تکلیف ماهیت شیء بسیط را با این نامیدن روشن کرده‌است. در ادامه خواهیم دید که ابن سینا دست‌کم در مورد برخی بسایط معتقد است ما اگرچه به آن‌ها نام «صورت» می‌دهیم، اما این لازمی از لوازم آن بسیط است، نه همه ذاتش. بنابراین می‌توان این‌گونه گفت که ابن سینا در منطق المشرقیین وقتی از تعریف و اصناف تعریف سخن می‌گوید، می‌خواهد نحوه طواف ذهن پیرامون یک امر بسیط را نشان دهد. ابن سینا به ما می‌گوید آنچه در مورد بسایط از دست ما برمی‌آید، همین اکتفا به لوازم است، تا شاید با یک جهش به ذات هم برسیم. تأکید ابن سینا در مورد تعریف شیء بسیط بر تعریف به لوازم است. به تصریح می‌گوید «امور بسیط حدّ ندارند. و فقط رسم دارند.»^۲

ابن سینا ابتدا می‌گوید اموری که تعریف می‌شوند، دو گونه‌اند: یا بسیط‌اند یا مرکب. سپس در بیان انواع ترکیب سخن می‌گوید که یکی از آن‌ها ترکیب از جنس و فصل است.^۳ بعد وارد بحث در تعریف بسایط می‌شود. ابتدا می‌گوید «در امر بسیط نه دنبال جنس و فصل حقیقی باش و نه دنبال چیزی که ما آن را حدّ حقیقی می‌نامیم. همچو چیزی البته نیست.»^۴ بعد



ادامه می‌دهد که «اکثر چیزهایی که بسایط با آن تعریف شده‌اند، حدّ نیستند؛ و اکثر آن چیزی که به عنوان جنس در تعریف قرار داده‌اند، لوازم‌اند نه اجناس.»

این نشان می‌دهد که این تعاریف از نظر ابن‌سینا «رسم»‌اند. چه با لوازم و نه مقومات سامان یافته‌اند. تا این‌جا ما می‌توانیم نظام تعریف بسیط از نظر ابن‌سینا را یک نظام سامان‌یافته با «دلالت التزامی» بدانیم؛ و این یعنی این‌که تمام سخنی که ما در مورد بسایط می‌گوییم، به معنای دقیق کلمه «کنایه‌آمیز» است. چه کنایه عبارت است از ذکر لازم و اراده ملزوم. بنابراین تعاریف بسایط از نظر ابن‌سینا متعلق به «حیطه کنایات» است که گاه می‌تواند ما را به تصور ذات برساند و گاه البته نه.

آنچه در بحث تعریف بسایط گفتیم، از این پس آغاز می‌شود و به نظر می‌رسد ابن‌سینا حالتی را تصور کرده که تعریف به لوازم می‌تواند کارکرد «حدّ حقیقی» را ایفا کند. (یعنی کنایه به جای تصریح بنشیند). ابن‌سینا می‌گوید در همچو تعریفی که از لوازم و خواص روشن بهره‌جسته شده، دو حالت متصور است:

(۱) با همین لوازم که تصوراتی بیرون از ذات شیء است، نقلی صورت می‌گیرد به درون ذات شیء. یعنی تصور معنای لوازم، ذهن را به تصور ذات شیء منتقل می‌کند.

(۲) با لوازم نقل به ذات شیء صورت نمی‌گیرد. این‌جا تنها تمیز شیء از دیگران رخ می‌دهد.^۵

بیان ابن‌سینا در مورد حالت اول قابل توجه است. از یک «نقل» سخن می‌گوید؛ نقلی از اموری بیرون ذات به سمت درون ذات. گویا آن موضع انکاری که در صفحه پیش کتاب بر آن پا فشرده بود که «دنبال حدّ حقیقی در بسایط نباش» این‌جا رنگ باخته‌است. ابن‌سینا می‌گوید: «این تعریف در حقیقت جانشین حدّ می‌شود؛ و بالجمله دلالتی است بر معنای ذات شیء به توسط حالی از احوالش. لزوماً چنین نیست که از دلالت بر ذات از طریق الفاظ وضع شده برای مقومات (= دلالت حدّ حقیقی) کم داشته باشد، چون از جهت رساندن ذهن به درون شیء فرقی میان آن دو نیست.»^۶

در این عبارات ابن‌سینا ادعا می‌کند که تعریف بسایط با لوازم

بین:

اولاً: در دلالت بر ذات از حدّ حقیقی کم‌تر نیست.

ثانیاً: با حدّ حقیقی در این‌که ذهن را به ذات رسانده، تفاوتی

ندارد.

در واقع در این نوع تعریف ذهن نقلی کرده‌است از یکی از لوازم ذات به یک امر بسیط. منتها ابن‌سینا اشاره می‌کند که در تعریف به لوازم ما با دو حالت مواجهیم:

۱. نقل ذهنی به ذات بسیط شیء روی می‌دهد.

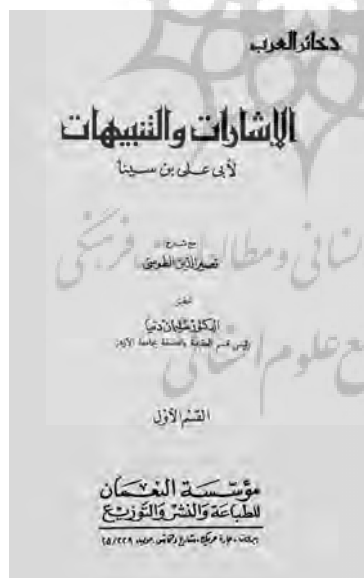
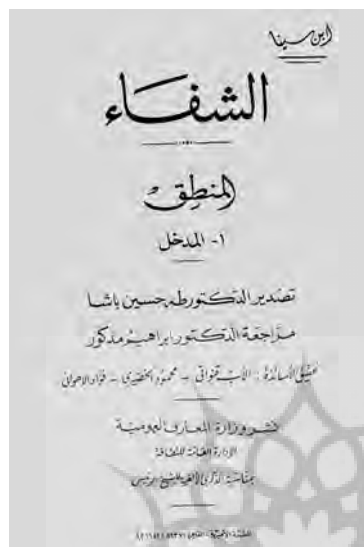
۲. نقل ذهنی به ذات بسیط شیء روی نمی‌دهد.

تنها در حالت اول است که ما از شیء بسیط یک «رسم» ارائه

دادیم. در حالت دوم ما تنها یک «خاصه مرکب» داریم که به درد

تمییز شیء از دیگر اشیا می‌خورد، نه شناخت ذات شیء.^۷ بنابراین اگر آن «نقل» روی ندهد و به قول ابن‌سینا ذهن بر خاصه، متوقف بماند، تنها قادر است بر اساس خاصه یادشده که مرکب نیز هست، به تمیز شیء از ماسوا برسد. مثال وی برای این حالت نفس انسانی است: «یک چیزی هست که وقتی به طرز ویژه‌ای با بدن حیوانی نزدیکی پیدا می‌کند، بدن زنده می‌شود و از نزدیکی آن به بدن یک امر مجموعی پدید می‌آید که حیوان نام می‌گیرد. این چیز ذاتی دارد که شیء بودنش به آن است. از جهت ذات برای صاحبان زبان غیرواضح است. لذا اسمی برایش ندارند، بلکه تنها به حسب مدبر بودن یا محرک بودن یا کمال بودن برای بدن بر آن اسم می‌گذارند. مثلاً به آن روح یا نفس

می‌توانیم
نظام تعریف بسیط
از نظر ابن‌سینا را
یک نظام سامان‌یافته
با «دلالت التزامی» بدانیم؛
و این یعنی این‌که
تمام سخنی که ما
در مورد بسایط می‌گوییم،
به معنای دقیق کلمه
«کنایه‌آمیز» است.
در تعریف بسایط ما
در حوزه مقومات ماهیت
نیستیم، بلکه در حوزه
مقومات وجودیم؛
یعنی علت فاعلی و
غایی و موضوع.



می‌گویند، همان‌طور که یکی را پدر یا پادشاه می‌نامند. از جهت روح یا نفس بودن برایش حدّ حقیقی دارند. اما همین حدّ حقیقی برای ذات آن شیء، حدّ حقیقی نیست، بلکه یا خاصه مرکب است یا رسم.^۸ چنان‌که در این فقره پیداست ما در این‌جا برای یکی از لوازم شیء - که همان تدبیر بدن است - حدّ حقیقی داریم، اما همین حدّ برای ذات شیء دیگر حدّ به حساب نمی‌آید. و در مورد آن، دو حالت پیش‌یادشده متصور است: یا از این لازم یعنی «تدبیر و تحریک بدن»، نقلی به ذات نفس روی می‌دهد که در این صورت تعریف مزبور رسم است یا نقلی صورت نمی‌گیرد که تعریف می‌شود خاصه. نکته این‌جاست که اگر نقل صورت بگیرد و ما به تصور ذات شیء برسیم، به تصور چیزی رسیده‌ایم که در زبان برای آن واژه‌ای نیست. یعنی به حیطه‌ای از مفاهیم پا گذاشته‌ایم که تنها می‌توان بر آن دلالت التزامی داشت و دلالت بالمطابقه‌ای بر آن نیست. اما آیا این نقل ذهنی به ذات نفس انسانی چه قدر اتفاق می‌افتد؟

خود ابن‌سینا می‌گوید «به نظر می‌رسد ذات انسان در روان بسیاری از مردم تصور نمی‌شود، بلکه تنها آن را با هیئت عارضی که از طریق حس در اوهام و عقول‌شان تمثیل یافته تصور می‌کنند.»^۹ اما آیا این یعنی راه تعریف نفس انسانی بر اکثریت بسته است؟ و آیا نبودن واژه‌ای که دلالت مطابقی بر ذات انسان داشته باشد گواه این نیست؟ برای پاسخ باید به ابتدای فصلی که ابن‌سینا بر آن عنوان «فی اصناف التعریف» گذاشته نگاه کرد. ابن‌سینا تعریف را این‌گونه تعریف می‌کند: «تعریف یعنی این‌که قصد کنی کاری را انجام دهی که وقتی کسی به آن آگاه شد، به تصور چیزی برسد؛ و این کار یا سخن است یا اشاره.»^{۱۰} شاید بتوان گفت آنچه بر تصور مردم از ذات انسان دلالت دارد، سخن نیست، بلکه اشاره است. سخن نیست چون واژه‌ای دال بر ذات وجود ندارد. اشاره است چون همه می‌توانند به خودشان اشاره کنند. وقتی کسی می‌گوید «من» و اشاره به خودش می‌کند، در ذهن مخاطب تصویری از مدلول و مشارالیه به وجود می‌آید.

باز به «نقل» باز گردیم. این سؤال باقی است که این نقل اصلاً چرا روی می‌دهد؟ برای پاسخ باز می‌توان از بیان خود ابن‌سینا یاری گرفت. ابن‌سینا می‌گوید «شیء بسیط که در درونش ترکیبی نیست، نمی‌تواند لوازم کثیری داشته باشد که همه لزوم‌شان اولی و بی‌واسطه باشد.»^{۱۱} یعنی اگر دیدیم لوازم یک شیء بسیط فراوان است، باید حتماً این را بدانیم که این لوازم همه در یک مرتبه با هم «معیت» ندارند. در ادامه می‌گوید «فقط یکی از این‌هاست که به لزوم اولی و بی‌واسطه عارض ذات است و باقی لوازم به واسطه آن به ذات می‌پیوندند.»^{۱۲} بنابراین این لوازم با هم رابطه طولی دارند. پس در یک جمع‌بندی می‌توان «تعریف به لازمت» را دو گونه دانست:

۱. تعریف به لازمی که لزومش بر بسیط، اولی و بی‌واسطه است و تنها یکی است.

۲. تعریف به لازمی که لزومش بر بسیط، با واسطه است و بیش از یکی است.

حال ببینیم «نقل» که ابن‌سینا از آن سخن می‌گوید، در مورد این دو گونه از لوازم چگونه و به چه سبب روی می‌دهد. در مورد حالت اول - یعنی در مورد لازم بی‌واسطه - شدت مناسبتی که بین ذات و لازم است، می‌تواند ذهن را مستعد کند برای تلقی تعریف ذات از عقل فعال. این را ما «نقل فکری» می‌خوانیم. اما در مورد لوازمی که عروض‌شان اولی نیست، می‌توان ذهن را در نقل به ذات، صاحب حدّس دانست به همان تعریفی که در فلسفه ابن‌سینا از حدّس هست. چه در این‌جا تنها کارکرد لوازم ایجاد شوق برای حدّس زدن است و چون مناسبت شدیدی بین لوازم و ذات نیست، نمی‌توان ذهن را مستعد در این نقل دانست. بنابراین تعریف فکر در این‌جا جاری نیست و باید نام «نقل حدّسی» بر آن گذاشت.

بسیط را نمی‌توان با هر لازمی شناساند. تعریف اقتضا دارد از لوازم بین استفاده شود. چه اگر لزوم لازم برای بسیط محرز و روشن نباشد، نمی‌تواند نقش معرفت داشته باشد. اما خود این «بین بودن» مطلق نیست. در نسبت با مخاطب تعریف دگرگون می‌شود. ممکن است لازمی برای شخصی بین باشد و برای دیگری نباشد. اما این رسوم نیز شرطی دارند: «اگر خواستی بسایط را با لوازم و خواص بشناسانی، ضروری است که آن لوازم و خواص ثبوتش بین باشد، یا مطلقاً و برای همه یا فقط برای مخاطب تعریف.»^{۱۳}

اما آیا باید همیشه دنبال لوازم بین بود؟ آیا لوازم غیربین به کار تعریف بسایط نمی‌آیند. ابن‌سینا درباره لوازم غیربین می‌گوید: «از این لوازم ممکن است تعریفی مرکب فراهم آید که در نسبت با انسانی رسم باشد و در قیاس با یکی دیگر نباشد؛ یعنی رسم مطلق نباشد، بلکه در قیاس با شخصی رسم باشد که دو علت را گرد آورده باشد: اول این‌که با اکتساب برهانی بداند که آن لوازم بر معرف حمل می‌شوند و دوم این‌که با علمی حاضر در ذهن، بداند که این لوازم، خاص معرف‌اند.»^{۱۴}

در این فقره ابن‌سینا شروطی برای مخاطب تعریف به لوازم غیربین می‌آورد:

۱. آگاهی از حمل لازم بر معرّف از طریق برهان

۲. آگاهی حاضر در ذهن به خاص بودن لازم

این نوع تعریف را می‌توان، تعریف متأخر از برهان نامید. گاهی علم ما به برخی اشیا تنها از راه برهان حاصل می‌شود. مانند علم ما به واجب‌الوجود و جوهر جسمانی. نتیجه آن برهان به ما در تعریف آن شیء کمک می‌کند. این تعریف در پایان علم برهانی قرار دارند، نه در ابتدای آن؛ و چنان که پیداست به درد اهل آن علم می‌خورند.

نکته مهم این است که وقتی تعریف متأخر از برهان بود، در واقع تعریف از حیطة ماهیت بیرون رفته و به حیطة وجود منتقل می‌شود. چون آنچه برهان آن را اثبات می‌کند «وجود» است، یا وجود لافسه یا وجود لغیره. برهان کاری به ماهیت ندارد. بنابراین در تعریف بسایط ما در حوزه مقومات ماهیت نیستیم، بلکه در حوزه مقومات وجودیم؛ یعنی علت فاعلی و غایی و موضوع. ابن‌سینا می‌گوید: «امور بسیط حد ندارند و فقط رسم دارند؛ و رسم‌ها نیز با لوازمی سامان می‌یابند که در وجود گریزناپذیرند، چه تابع باشند چه متبوع. اگرچه در ماهیت و شبیه آن نیستند.»^{۱۵}

به بحث ابتدای این مقاله بازگردیم. گفتیم که تعریف بسایط به حیطة کنایه تعلق دارد؛ و گفتیم که ما برخی اوقات از این تعریف مبتنی بر کنایه، با یک نقل ذهنی فکری یا حدسی به ذات می‌رسیم. اکنون رسیده‌ایم به این فقره آخر که ابن‌سینا لوازم را در حیطة وجود (مقومات وجود) می‌داند. پس به یک نتیجه می‌رسیم و آن این که دلالت مقومات وجود بر ذات، دلالتی کنایه‌آمیز است؛ و به نظر ابن‌سینا در این وجودیات آنچه بیش از همه با ذات تناسب دارد، «علت غایی» است. ابن‌سینا می‌گوید «فإن العلل الغائية شديدة المناسبة للتعريف.»^{۱۶} اما چون و چرا در مورد این سخن ابن‌سینا رواست؛ و به نظر می‌رسد ابن‌سینا این سخن را در مورد بسایط نمی‌تواند به راحتی بگوید. در مورد بسایط احتمالاً شدیدترین مناسبت با علت فاعلی باشد نه غایی.

اما چنین نیست که تنها امور وجودی در تعریف کنایه‌آمیز از ذات بسیط آورده شود. یک‌سری لوازم دیگر هست که از سخن علل غایی و فاعلی نیست، اما از لوازم است و آن «اعدام و سلوب» است؛ یعنی مفاهیم عدمی و سلبی مانند این که بگوییم خط طولی است بدون عرض.^{۱۷} این‌ها کنایاتی سلبی از ذات‌اند.

منبع

ابن‌سینا، منطق‌المشرقیین و القصيدة المزدوجة فی المنطق، قم: منشورات مکتبة آیة‌الله‌العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.

پی‌نوشت‌ها

۱. منطق‌المشرقیین، ص ۴۵.
۲. همان.
۳. همان، ص ۳۶.
۴. همان.
۵. همان، ص ۳۷.
۶. همان.
۷. همان، ص ۳۲.
۸. همان.
۹. همان، ص ۳۳.
۱۰. همان، ص ۲۹.
۱۱. همان، ص ۱۸.
۱۲. همان.
۱۳. همان، ص ۳۷.
۱۴. همان، ص ۳۱.
۱۵. همان، ص ۴۵.
۱۶. همان، ص ۴۲.
۱۷. همان، ص ۵۶.